

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در مورد جایگاه شورا در سیستم سیاسی اسلام بود. بیان شد که شورای قبل الحکم و یا شورای مع الحکم در نظام سیاسی اسلام نقشی ندارد مگر در عصر غیبت که آن هم شورای بعدالحکم است. در حقیقت شورا یا به معنای مجلس یا جمعی از خبرگان است که برای تعیین مصداق کبرای کلی منصوب برای ولایت امر می‌توانند گردهم بیایند و طبق ضوابطی که اشاره شد نسبت به تعیین مصداق ولی امر اقدام کند و این هم مخصوص به دوران غیبت کبراست. دلیل آن هم این است که چون نصب در دوران غیبت کبری علی نحو قضیه حقیقیه و نصب کلی است. لذا تعیین مصداق آن به عهده مکلف است و اگر مکلف اهل خبره نباشد، باید به اهل خبره مراجعه کند.

تکلیف یا علی نحو قضیه حقیقیه است یا به نحو قضیه خارجی شخصیه. درجایی که تکلیف به نحو قضیه خارجی است یعنی تعیین مصداق موضوع را خود مولا به عهده گرفته است؛ یعنی تمام سعی این موضوع با تمام شرایطش را خود مولا انجام می‌دهد؛ اما اگر قضیه به نحوه قضیه حقیقیه تکلیف شده باشد، مثل آیه کریمه «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»^۱ اینجا به خودی خود مکلف است که «صَعِيدًا طَيِّبًا» را پیدا کرده و با آن تیمم کند. اگر موضوع احتیاج به خبرگی داشته باشد، در اینجا مشخص است که باید به اهل خبره رجوع کنند. هم اصل فطری بر این دلالت می‌کند و هم دلیل شرعی آن را بیان کردیم. لذا این ضابطه دارد و مکلف باید موضوع تکلیف خودش را تشخیص بدهد؛ اگر بلد بود که خود آن را انجام بدهد و اگر نمی‌دانست به اهل خبره مراجعه کند.

بیان شد که موضوعات حقیقیه دو قسم هستند: یکی موضوعات تخصصی و یکی موضوعات عادی. اگر موضوع عادی باشد، نیاز به مراجعه به اهل خبره نیست؛ اما اگر موضوع تکلیف، موضوعی بود که نیاز به مراجعه به اهل خبره داشت، مثل اینکه به کسی بگویند برو آب را با این شرایط خاص بیاور که تشخیص این آب با این شرایط خاص احتیاج به دانش و تخصص دارد. معلوم است که برای تشخیص این آب باید به اهل خبره مراجعه کند ولی اگر به طور مطلق گفتند آب بیاور! اینجا دیگر احتیاج به مراجعه به اهل خبره ندارد.

۱. مانده: ۶ وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يَرِيْدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرْجٍ وَلَكِنْ يَرِيْدُ لِيُطَهِّرَكُمْ

بنابراین در شورای قبل از حکم و همین‌طور شورای مع الحکم در شریعت مفهومی ندارد؛ بلکه در شورای مع الحکم ادله خلاف آن وجود دارد که نشان می‌دهد حکومت شورایی در اسلام نداریم.

بحث ما در جایگاه شورا در سیستم سیاسی اسلام بیشتر مربوط به شورای بعد الحکم می‌شود؛ یعنی بعد از این که حاکم مستقر شد و حکومت را به دست گرفت، برای اینکه مدیریت کند می‌تواند مشورت کند. درباره حکم این شورا در دو بخش بحث می‌کنیم؛ یکی شورای بعد الحکم در دوران حکومت معصوم است؛ یعنی اگر معصوم حاکم باشد تکلیف او با مسئله شورا چیست؟ و یکی شورا بعد الحکم در دوران حکومت غیر معصوم. در اینجا تکلیف فقیه غیر معصوم در رجوع به شورا و استفاده از آن چیست؟

بحث ما درباره بخش اول بود؛ یعنی درجایی که حکومت در دست معصوم است. بیان شد در اینجا سه بحث مطرح می‌شود: بحث اول اینکه آیا معصوم برای مدیریت امور جامعه مکلف رجوع به شورا است؟ آیا شورا در حکومت معصوم الزامی است یا خیر؟ بحث دوم اینکه موضوعاتی که معصوم درباره آن‌ها باید یا می‌تواند رجوع به شورا کند، آیا مطلق امور است یا مخصوص به حوزه‌ای است که اختیارات آن حوزه به خود حاکم واگذار شده است؟ مخصوص به حوزه اختیارات خود حاکم است و نه آن حوزه که خدای متعال در آن حوزه تعیین تکلیف کرده است و اختیار آن را به خود حاکم واگذار نکرده است؟ بحث سوم اینکه بعد از مراجعه معصوم به شورا، آیا اخذ رأی طرف مشورت برای معصوم الزامی است یا خیر؟

بحث اول که آیا شورا در حکومت معصوم الزامی است یا خیر؛ یعنی به‌طور کلی آیا معصوم از نظر شرعی در نظام سیاسی اسلام مکلف است که حتماً به شورا مراجعه داشته باشد و مشورت برای او الزامی است؟ از ادله استفاده می‌شود که برای معصوم مشورت الزامی نیست؛ یعنی لزومی ندارد که در مسائل با مسلمین و یا جمعی از مردم مشورت کند. سه دلیل برای این مطلب وجود دارد:

مطلب اول اینکه دلیلی برای این الزام وجود ندارد. اگر بنا باشد معصوم مکلف باشد که در همه امور یا در بعضی از امور به مردم مراجعه کند، این الزام شرعی نیاز به دلیل دارد و ما دلیلی برای این الزام شرعی در شریعت نداریم؛ مگر آنکه آنچه دلیل فرض می‌شود، آیه کریمه «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِظَ الْقَلْبُ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۱ باشد. ممکن است کسی ادعا کند که این عبارت «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» یک امر است و

خطاب آن به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و از آنجا که حکم رسول الله با حکم سایر معصومین علیهم السلام یکسان است، بنابراین مشخص می شود که این وجوب برای کل معصومین علیهم السلام است و باید با مردم مشورت کنند.

در گذشته پیرامون این آیه بحث شد و بیان شد که این عبارت «و شاورهم فی الأمر» دلالت بر وجوب ندارد، چون در سیاق آیات و جمله هایی است که قرینه بر این هستند که این عبارت حکم ارشادی است؛ چون فرمود: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» و بعد می فرماید: «فَاعْفُ عَنْهُمْ» که این مهربانی و شفقتی که به مردم داری اقتضا می کند که آن ها را ببخشی. در اینجا عفو بر پیامبر واجب نیست اما مهربانی پیامبر این اقتضا را می کند. استغفار واجب نیست ولی مهر و محبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اقتضای این امر را دارد. پس مشورت هم به همین صورت است؛ از باب مهر و محبتی که به مردم داری و اینکه راه مهربانی و جلب عاطفه مردم این است که با آن ها مشورت کرده به آن ها را در کار خود شریک کنی، پس با آن ها مشورت کن. پس این حکم به مشورت، حکم ارشادی است. لذا سیاح آیه قرینه بر این است که «و شاورهم فی الأمر» امر به مهربانی و عطوفت نسبت به مردم است نه اینکه یک امر مولوی باشد که بتوان از آن استفاده وجوب کرد.

اساساً وجوب مشورت با دیگران با عصمت معصوم سازگار نیست. در گذشته بیان شد که فلسفه شورا این است که انسان رأی دیگران را بگیرد و از میان آرا، آن رأی را که مصیب تر است، انتخاب کند؛ یعنی برای اجتناب از خطا در تصمیم گیری، مشورت کند. فلسفه شورا، هم عقلاً و هم شرعاً تجنب از خطاست و چون معصوم عصمت از خطا دارد، وجوب مشورت با عصمت او تنافی دارد. اگر مشورت برای او واجب باشد به معنی این است که از طریق آرای دیگران از خطا پرهیز کند و این با معصومیت او سازگاری ندارد؛ چراکه اثبات می کند او در معرض خطاست؛ یعنی عقل می گوید این وجوب مشورت با عصمت معصوم سازگار نیست؛ بنابراین حتی اگر دلیلی بیاید و امر به مشورت کند، قرینه عقلی موجب انصراف این امر به غیر وجوب می شود. مثل جایی که مشورت برای جلب عاطفه مردم بوده و واجب نیست و امر ارشادی است.

یکی از حضار: چرا می گوئید جلب محبت مردم واجب نیست؟

استاد: برای مردم واجب است که خداوند را دوست داشته باشند و از او اطاعت کنند. در دعای افتتاح می خوانیم: خدایا خودت کاری کن که محبت من را جلب کنی. این بر خدا واجب نیست؛ بلکه از لطف خدا است. مثل کسانی که یک کالا دارند و تبلیغ آن را می کنند تا در طرف جاذبه ایجاد شود، خودت را برای من

زیبا نشان می‌دهی و سعی می‌کنی به من محبت کنی تا محبت من را جلب کنی؛ اما جلب محبت من بنده ناچیز که همه چیز من از آن او است چه اقتضایی عقلی دارد؟

— پس درجایی که خداوند می‌فرماید: «كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ»^۱ چگونه است؟

استاد: در اینجا مفهوم آیه وجوب عقلی نیست.

— مثالی را که شما زده‌اید قبول ندارم؛ یعنی اینکه کاملاً حکیمانه است برای اینکه مردم راغب به این معنا شوند، خداوند به پیامبر دستور بدهد شما برای جلب و ایجاد مشارکت مردم، با آن‌ها مشورت کنی.

استاد: اگر مردمی بودند مثل سلمان فارسی؛ اینجا چه لزومی دارد که پیامبر جلب محبت کند؟ پیامبر دستور می‌دهد و سلمان اطاعت می‌کند. فرض این است که مردم باید این‌گونه باشند بحث از بعد عقلی است. فرض کنید که خداوند تکلیف صادر کرد و تلاشی هم برای جلب محبت مردم نکرد، آیا در این صورت اطاعت از خدا بر مردم واجب است یا خیر؟ مردم باید تحت هر شرایطی اطاعت کنند. جلب محبت واجب نیست. مثل پدری که می‌خواهد نسبت به فرزند خود مهربانی کند. ما به اهل لغت و عرف عقلاً که مراجعه کرده و از آن‌ها سؤال می‌کنیم که مشورت کردن برای چیست، آن‌ها می‌گویند برای تجنب از خطاست. اصلاً فلسفه دیگری برای آن وجود ندارد. دلیل مشورت فی‌نفسه این است. لذا اگر به کسی که خودش معصوم و دور از خطاست گفتند مشورت کن! به این معناست که این دستور ارشادی است و نمی‌تواند الزامی باشد.

— درست است که معصوم عالم است؛ ولی آیا این علم او قابل افزایش است یا خیر؟

استاد: علم معصوم از طریق مردم افزایش پیدا نمی‌کند. اگر در بین مردم عالمی وجود دارد که چیزی را می‌داند که معصوم نمی‌داند، به این معناست که او باید امام می‌شد و نه این فرد. همیشه وقتی فرض عصمت می‌شود در آن دو رکن وجود دارد: هم علم و هم عدل و مصونیت. هر دو در مفهوم عصمت نهفته است. معصوم واجب العصمه یعنی او هم می‌داند که خطا و صواب چیست و هم این که از آن چیزی که خطاست خودبه‌خود اجتناب می‌کند. اگر چنین نباشد، معصوم نیست و از فرض ما خارج است. وگرنه معصومی که هم خطا و صواب را می‌داند و همین که برای اجتناب از خطا و صواب از دیگران کمک نمی‌گیرد، مشورت او با دیگران چه فلسفه‌ای دارد؟ با توجه به اینکه مشورت در بین عقلاً برای اجتناب از خطا وضع شده است.

۱. انعام: ۱۲ قُلْ لِّمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كُتِبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ لِيَجْمَعَ بَيْنَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

یکی از چیزهایی که ما طلبه‌ها باید به آن دقت کنیم این است که در فضای تبلیغات و فضا سازی‌هایی که گاهی در جامعه به وجود می‌آید، هنگامی که می‌خواهیم بحث عقلی کنیم باید فارغ از این فضاها باشد. ما باید درباره فقه تمدن اسلامی و تمایز تمدن اسلامی با تمدن غربی صحبت کنیم. یکی از ارکان تمدن غربی این است که از طریق فریب هم می‌توان مردم را قانع کرد چون در اصول تمدن غربی راهی برای همراه کردن مردم جز فریب وجود ندارد. به همین دلیل هم در خیلی از موارد وقتی با بن‌بست مواجه می‌شوند، می‌گویند این‌ها مباحثی نیست که بخواهیم با استدلال با آن‌ها روبرو شویم. مثل همین دموکراسی که دارند و می‌گویند ما کاری به این نداریم که این از لحاظ عقلی قابل توجیه است یا خیر؛ همین که فعلاً نتیجه داده کافی است و ما به کاربرد عملی آن کارداریم. شما حتی در بحث کاربرد عملی آن هم به کسی اجازه بررسی نمی‌دهید.

یکی از ابزار فریب، تغییر معانی مصطلحات است. اصل مفهوم آزادی که وقتی می‌بینند آزادی با مبانی تفکر آن‌ها سازگاری ندارد، معنای از آزادی درست می‌کنند که با آن تفکر سازگار شود یعنی معنا را تغییر می‌دهند. فرض کنید برای اینکه بگویند زن نباید در خانه بماند و باید حتماً به اجتماع بیاید، می‌گویند خانه زندان است. یک تداعی معانی ایجاد می‌کنند. چرا باید خانه زندان زن باشد؟ می‌گویند شما می‌خواهید زن را در خانه زندانی کنید! یعنی وقتی این زن کار می‌کند، اگر هشت ساعت در کارخانه بماند و کار کند، زندانی نیست اما اگر هم این کار را در خانه خودش انجام بدهد زندانی می‌شود. زن می‌تواند برای احتیاجات خود از خانه بیرون برود، خرید کند اما جای اصلی کار او در خانه است و آن‌ها خانه را به زندان تعبیر می‌کنند. حجاب را اسارت معنی می‌کنند. تمدن غربی این کار را فراوان انجام داده‌اند و بزرگ‌ترین کلاهی که در تاریخ بشر روی سر انسان سوار کرده‌اند، همین کلاه مفاهیم تمدن غربی است که خیلی جای نقد دارد.

متأسفانه دانشگاهیان ما تحت تأثیر این تمدن به نقد تمدن غرب پرداخته‌اند. ما حوزوی‌ها هم این کار را انجام نداده‌ایم؛ چون گاهی احساس می‌کردیم که نمی‌توانیم و گاهی هم احساس می‌کردیم که لازم نیست. تبیین ارکان تمدن اسلامی خودمان کار مهمی است. گاهی مقام معظم رهبری مدظله‌العالی روی این مسئله تأکید می‌کنند و این به خاطر همین است. اصلاً فرمایشات مقام معظم رهبری در خیلی از مسائل اجتماعی به شکلی تبیین خیلی از ابعاد این تمدن است و از سوی دیگر نقد تمدن غربی که این هم بسیار مورد تأکید مقام معظم رهبری است. متأسفانه این کار انجام نگرفته یکی از بحث‌هایی که باید در حوزه مطرح شود، همین بحث تاریخ تمدن است.

این هم مطلب دوم که وجوب مشورت و صدور حکم الزامی برای معصوم توجیه عقلی ندارد؛ چون با عصمت معصوم سازگاری ندارد.

مطلب سوم اینکه از آنجاکه عصمت معصوم او را از خطا نگه می‌دارد و از طرفی مشورت هم برای تجنب از خطاست، تنها فایده‌ای که در وجوب مشورت می‌تواند وجود داشته باشد، همین ملاک مشارکت دادن مردم و جلب محبت آن‌هاست. این ملاک نمی‌تواند الزامی باشد؛ چون بر مردم اطاعت از حاکم واجب است بنابراین این ملاک برای کمک به اطاعت مردم از معصوم است وگرنه اصل اطاعت از معصوم مشروط به مشارکت و مشورت نیست. وجوب مشورت باید ملاک داشته باشد. ملاک جلب محبت مردم و مشارکت آن‌ها هم نمی‌تواند الزامی باشد؛ زیرا از آن طرف هم مردم ملزم به اطاعت هستند و اطاعت از حاکم بر آن‌ها واجب است به دلیل عقلی. لذا این ملاک، ملاک مساعدتی است، ملاک کمکی، ملاک تشویق و ترغیب و بیش از این برای معصوم الزام ندارد لذا این امر به مشورت نمی‌تواند امری الزامی مولوی باشد.

یکی از حضار: به هر حال اطاعت از خدا باید یک سازوکاری داشته باشد، اینکه مردم ملزم هستند که از او اطاعت کنند، نمی‌تواند قابل قبول باشد.

استاد: در اطاعت، قدرت کافی است. خدای متعال نباید قدرت را از آن‌ها بگیرد. هم قدرت و هم عقل دارند و تشویق آن‌ها به اطاعت از مقوله ملاک‌های الزامی نیست. مثل اطیعوا الله است که حکم ارشادی است. به دلیل اینکه خود عقل حکم به اطاعت از خدا می‌کند. این حکم اطاعت، حکم قبل از شرع است. چون هرکجا که بخواهید بگویید «اطیعوا الله» باید وجود یک خدای واجب‌الاطاعه را عقلاً فرض کنید. وقتی می‌خواهید بگویید مشورت ملاک ترغیبی دارد؛ یعنی ترغیب به یک اطاعت واجب؛ یعنی در مرحله قبل شما یک اطاعت واجب را فرض می‌کنید و بعد می‌گویید این مشورت برای ترغیب مردم به آن اطاعت واجب است. پس این دیگر نمی‌تواند واجب باشد؛ بلکه ارشاد است برای تحقق یک امر الزامی قبل از این ارشاد.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم